

دیه برهم خوردن تعادل اعضاء در اثر آسیب به مغز

دکتر حسین قشقایی*

در بسیاری از موارد ضربه به سر انسان سبب از بین رفتن تعادل و سلامتی در عضوهای دیگر می‌شود. در این حالت برای تعیین دیه آن احتمالات گوناگون قابل طرح است: ۱- گفته شود هر قسمت از مغز که کنترل کننده عضوی است جدای از آن عضو محسوب نمی‌شود از این رو در این حالت تنها دیه نقصان در منافع عضو مزبور قابل مطالبه است. ۲- در این موارد منافع آن بخش از مغز که وظیفه کنترل و حفظ تعادل را دارد به طور نسبی زایل شده است، از این رو تنها دیه منافع نسبی مغز قابل مطالبه است. ۳- احتمال دیگر آن است که هم بخشی از مغز معیوب شده و هم منافع عضو زایل شده است از این رو دیه هر دو مورد، قابل مطالبه است.

مغز انسان به مانند اعضای دیگر نیست که یک کارکرد مشخص داشته باشد بلکه قسمتهای مختلف آن وظیفه و عمل خاصی را برعهده دارند. مانند آن که اگر بخش‌های خاصی از آن آسیب ببینند، ادراکات و تعقل از دست می‌رود و سبب جنون یا بلاهت می‌شود که به آن نقص روانی می‌گویند و دیه آن تحت عنوان نقص در عقل مشخص شده است و از این جهت مشکلی در پی ندارد. اما اگر بخش‌هایی از مغز آسیب ببینند که مثلاً سبب شود تعادل در راه رفتن از شخص گرفته شود و عضو ناقص شود با این مشکل مواجه می‌شویم که دیه مقرر شده در این مورد چگونه محاسبه خواهد شد. چه این مورد آسیب روانی تلقی نمی‌گردد تا تحت نقص روانی و آسیب به عقل دربیاید و از سوی دیگر آسیب وارده، به دلیل ضربه به خود عضو نبوده است تا دیه آن عضو مدنظر قرارگیرد بلکه اختلال در عضو ناشی از اختلالی است که در مغز حاصل شده است و به همین دلیل تعیین دیه آن با مشکل مواجه است که در این حالت برای تعیین

دیه آن احتمالهای زیر قابل طرح می‌باشد:

۱- تنها دیه عضوی که تعادل ندارد قابل مطالبه باشد

این نظریه برپایه این اعتقاد استوار است که بسیاری از بخشهای مغز حالت استقلالی در عملکرد و ارائه منافع ندارند و صرفاً برای اداره و کنترل اعضای مختلف بدن هستند. مثلاً اگر بخش خاصی از مغز آسیب ببیند، قوه شنوایی یا بینایی از بین می‌رود و اگر قوه شنوایی یا بینایی به دلایل دیگری از بین برود آن بخش از مغز که مربوط به آنهاست تقریباً بی‌فایده خواهد بود، پس گویا بخش اداره کننده آن عضو در مغز جزئی از خود عضو محسوب می‌شود بنابراین اگر با ضربه به آن قسمت از مغز، تعادل در راه رفتن از شخص گرفته شود، این امر، نقص مغز محسوب نمی‌شود بلکه عیب خود آن عضو تلقی می‌گردد، موید این نظر آن است که در فقه در موارد مشابه به همین‌گونه حکم شده است مانند:

- درباره دیه فلج اعضا دو ثلث دیه آن عضو مقرر شده است^(۱) در حالی که فلج عضو مربوط به نقص در عصب‌های نخاع یا مغز است.

- در روایت معتبره^(۲) وارد شده است:

«فی رجل ضرب رجلاً فی رأسه فثقل لسانه انه يعرض عليه حروف المعجم كلها ثم يعطى الدية بحصة مالم يفصحه منها»^(۳)

در ارشاد مرحوم علامه آمده است:^(۴)

«ولو تعطل المشي بخلل في غير الرجل فعطل الرجل فالاقرب الدية»

۱- مرحوم خوئی، مبانی تکلمه المنهاج، ج ۲، ص ۳۷۵

۲- مرحوم سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۵۴۵

۳- شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۷۳، باب دو از ابواب دیات منافع حدیث ۱

۴- به نقل از مرحوم مقدس اردبیلی، مجمع الفایده و البرهان، ج ۱۴، ص ۴۴۴

«در کتاب «شرایع الاسلام» به نقل از «خلاف» نقل شده است: (۱)
«لو كسر الصلب فذهب مشيه و جماعه فديتان (مستنداً الى اجماع الفرقه و اخبارها)»
بر اساس این نظریه، به نظر می‌رسد دیه مزبور را از باب نقصان در منافع عضو باید مورد
لحاظ قرار داد نه نقصان در خود عضو (۲)، به ویژه که در ظاهر عضو آثاری از
آسیب دیدگی نمی‌باشد و اگر صدمه به عصب های عضو، مورد نظر قرار گیرد و گفته
شود به عصبهای عضو مزبور آسیب وارد آمده است، گفته می‌شود این گونه صدمه‌ها و
نقصان‌ها در تمام موارد نقصان در منافع قابل تصور است.
در این مرحله، در تعیین مقدار دیه عضو مزبور از جهت این که آن را تحت عنوان «فلج
بودن نسبی عضو» و یا عنوان «نقص نسبی در راه رفتن» قرار داد، دیدگاه‌ها متفاوت
می‌شود:

الف- فلج بودن نسبی عضو

از نظر پزشکی فلج به معنای از کار افتادن اعصاب حرکت دهنده است، به طوری که در
تعریف آن آمده است: از کار افتادن تمام یا قسمتی از اعصاب ارادی را گویند که ممکن
است بر اثر ضربه یا شوک و یا ترس و یا به علت امراض عفونی باشد. (۳)
اما در عین حال باید توجه داشت که برای تعیین مفهوم موضوعات احکام شرعی لازم
است به عرف مراجعه شود، به نظر می‌رسد در عرف، علاوه بر اینکه به «از کار افتادگی
مطلق» فلج گویند، «عدم تعادل در راه رفتن» را نیز در زمره اشخاص فلجی به حساب
بیاورند اما به طور نسبی نه به طور مطلق.

در تایید این مفهوم می‌توان به نظر مرحوم شیخ طوسی درباره از بین رفتن قدرت تکلم
استناد کرد که آن را از جمله فلج به حساب آورده‌اند، «... لان انقطاعه بالشلل و الشلل

۱- محقق حلی، ج ۴، ص ۲۷۷،

۲- در تعریف منفعت می‌توان گفت که منظور از آن نیرویی است که در پاره‌ای از اعضای بدن نهاده شده است و
انسان از آنها بهره‌های متناسب با آن را می‌برد مانند عقل در مغز، شنوایی در گوش (قوی النفس و غرائزها) و در حقوق
عرفی از آن به عملکرد عضو «function» تعبیر شده است.

۳- به نقل از «فاضل صالحی، دیه یا مجازات مالی، ص ۱۸۷»

لايزول»^(۱) یعنی از کار افتادگی زبان را معیار تحقق فلج قرار داده است. در نتیجه براساس این نظر، چون ديه فلج شدن هر عضوی دو ثلث ديه کامل عضو مشخص شده است در این جا با جلب نظر کارشناس درباره میزان از کار افتادگی عضو، ديه آن را به نسبت به دو ثلث ديه آمن عضو باید محاسبه کرد (ماده ۴۲۷ و ۴۲۸ ق.م.ا).
ب - نقص نسبی در راه رفتن (نقص منفعت نسبی عضو)

چون عدم تعادل در راه رفتن در حقیقت نقص در منفعت «راه رفتن» محسوب می‌شود و به واسطه آن این منفعت (راه رفتن و مشی) به طور کامل برای شخص حاصل نمی‌شود لذا باید با جلب نظر کارشناس در خصوص نسبت سلب این منفعت به نسبت تمام منفعت راه رفتن آن نسبت را از ديه کامل سنجیده و میزان ديه نقص منفعت عضو نامتعادل را بدست آورد.^(۲)

در این حالت اگر عضو مزبور ديه مشخص نداشته باشد مطابق ماده ۴۷۷ ق.م.ا. ارش تعیین می‌شود (و مواد ۴۹۵ و ۳۶۷)

نتیجه: درست است که در عرف به حالت تکامل یافته از کار افتادگی، فلج گویند ولی در این که، عرف به از کار افتادگی فلج نسبی بگویند، محل تردید است، به ویژه که در عرف خاص (پزشکی) نیز معلوم نیست به آن فلج بگویند. از این رو مسئله تحت شک در مصداق عنوان قرار می‌گیرد. و با وجود این تردید نمی‌توان حکم آن عنوان را بر آن جاری دانست. بنابراین به نظر می‌رسد این گونه موارد تحت «نقص نسبی منفعت» درآیند. که اگر آن عضو ديه مقدر داشته باشد به نسبت همان سنجیده شود و اگر نداشته باشد ارش تعیین گردد.

۱- شیخ ابی جعفر محمد الطوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۱۳۶

۲- مرحوم مقدس اردبیلی در خصوص ديه سلب منفعت راه رفتن و دلیل آن می‌فرماید:

«و فی منفعة المشی و البطش کمال الدیه و لعل المراد، بابطال البطش تصبیره بحیث لا یقدر علی شی و لم یبق فیهِ قوه فهو مثل بطلان المشی و اکثر و لعل دلیلها يعلم مما تقدم فانها منفعتان عظیمتان اعظم من بعض ما اوجبا له الدیه مثل بطلان الشم و قطع الانف (مجمع الفایده و البرهان - ج ۱۴، ص ۴۴۲) و همچنین در ارشاد مرحوم علامه آمده است: «ولو تعطل المشی بخلل فی غیر الرجل فعطل الرجل فالأقرب الدیه»

۲) تنها دیه منافع نسبی مغز قابل مطالبه باشد

براساس این نظریه، بخشی از مغز که وظیفه کنترل اعضا و حفظ تعادل در آنها را برعهده دارد منافعش به طور نسبی زایل شده است، زیرا درست است که حفظ تعادل هر عضوی مربوط به آن عضو است ولی از عملکرد و شتون مغز به شمار می‌رود و برخی از بخشهای مغز اختصاص به این کار داشته و غیر از آن کار دیگری ندارند.^(۱)

واضح است که عقل مورد نظر در دیه عقل تنها یک بخش از کار مغز را در بر می‌گیرد و یکی از منافع آن شمرده می‌شود. در نتیجه اگر کل مغز (بخش کنترل کننده و حفظ تعادل) دیه مقدر داشته باشد به نسبت به زوال منافع، دیه آن معلوم می‌شود همانطور که درباره دیه عقل گفته شده است^(۲) «و فی ذهاب بعضه بعض الدیه علی الحساب» و اگر دیه مقدر ندارد، ارش تعیین می‌گردد. همچنان که صاحب کشف اللثام در مورد شکسته شدن پشت (کمر) که سبب عیب در اعضای دیگر بدن شده باشد یک دیه برای همه آنها مقرر کرده است: «و کذا ان صار بحیث لایقدر علیه راکعاً او بعکاز بیدیه او باحدهما او ذهب بذلک جماعه او ماؤه او احواله او حدث به سلس البول و نحوه»^(۳) که از آن معلوم می‌شود تنها به نقص در عملکرد کمر و نخاع توجه شده است.

و صاحب جواهر نیز همین نظر را تایید فرموده‌اند که میزان در تعیین دیه کامل برای کمر (پشت) همان جنایتی است که به خود آن وارد می‌شود نه جنایتهایی که به اعضای

۱- ممکن است گفته شود هر بخشی از مغز که کار جداگانه و مستقلی نسبت به بخش دیگر آن دارد و وضع دیگری شمرده بشود، به دلیل این قاعده فقهی که هر عضوی در بدن که یک مصداق دارد دیه کامل دارد، برای آن دیه کامل قرار داده می‌شود. همچنان که از روایات مربوطه به قاعده مزبور به دست می‌آید آنها شامل منافع اعضای درونی بدن نیز می‌شوند مانند: «کل ماکان فی الانسان اثنان فیهما الدیه و فی احدھما نصف الدیه و ماکان فیه واحد فیه الدیه» (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب دية الاعضاء، باب اول، روایت‌های ۱ و ۱۲ و...)

۲- مرحوم مقدس اردبیلی، مجمع الفایده و البرهان، ج ۱۴، ص ۴۲۶

۳- کشف اللثام، ج ۲، ص ۳۲۶

دیگر وارد می‌شود.^(۱)

۳) هم نقص مغز و هم نقص منافع عضو قابل مطالبه باشد

احتمال دیگر در مورد سوال این است که آن بخش از مغز که مربوط به حفظ تعادل می‌شود معیوب شده و از باب دیه اعضاء در نظر گرفته می‌شود و در عین حال منافع موجود در پاها نیز زایل شده و در این قسمت نیز باید دیه زوال منافع مورد نظر قرار گیرد^(۲) همان طور که در مواردی که کمر آسیب دیده و بر اثر آن پاها هم آسیب دیده‌اند دیه هر دو در نظر گرفته می‌شود و به همین جهت در ماده ۴۳۴ ق.م.ا. در دیه نخاع دارد «هرگاه قطع نخاع موجب عیب عضو دیگر شود، اگر آن عضو دارای دیه معین باشد بر دیه کامل قطع نخاع افزوده می‌شود» و درست است که نقص در مغز است ولی این امر باعث نمی‌شود که این دو نقص را یک نقص حساب کنیم زیرا در واقعیت خارجی هر دو عضو معیوب هستند.

درست است که نقص در عضو مسبب از نقص در مغز است ولی این امر باعث نمی‌شود که این دو نقص را یک نقص حساب کنیم زیرا در واقعیت خارجی هر دو عضو معیوب هستند. و همچنین درست است که در تعیین و تشخیص مفاهیم موضوع احکام شرعی، باید به عرف مراجعه شود اما در این جا برای تشخیص آنچه در خارج به طور واقعی تحقق پیدا کرده است باید به کارشناس مراجعه کرد و خود عرف نیز در اینگونه موارد برای بدست آوردن واقعیت خارجی به کارشناس مراجعه می‌کند. علاوه بر این، شباهت بسیار زیادی که دیه یا پرداخت خسارت دارد سبب می‌شود که هر نوع خسارت حاصل شده در بدن جبران شود و می‌بینیم بطور بالفعل هم مغزو هم پاها معیوب شده‌اند.

۱- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۴۱

۲- المشهور بین الاصحاب ان الجنایة علی الطرف و المنفعة لاتتداخلان کمالو... شجة فذهب عقله سواء كان ذلك بضربة واحدة ام ازید (شهید ثانی (ره) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۹۷، چاپ سنگی دار الهدی للطباعة و النشر)

نتیجه گیری: (در میان احتمالات سه گانه)

به نظر می رسد در عرف عیب موجود در مغز را همان نامتعادلی در اعضا به حساب بیاورند و عیب مستقلی برای آن قائل نباشند، چون نقص آن بخش از مغز به زوال منافع آن است (زیرا صدمه ای که در عرف به آن آسیب ظاهری بگویند به آن وارد نشده است) و منافع آن نیز همان عدم تعادل در اعضا است بنابراین، تنها دیه نقص در منفعت آن عضو قابل مطالبه است که با نسبت سنجی با دیه تمام منفعت، دیه مقدار منفعت ناقص به دست می آید. از جمله دلایلی که بر این نظر می توان اقامه کرد آن است که در روایات مواردی است که شباهت تام به همین مورد دارد به طوری که می توان با الغای خصوصیت حکم آنها را در این جا جاری دانست. این روایات در مورد حادثه هایی وارد شده است که در اثر ضربه به یکی از اعضای کارساز و کنترل کننده بدن، نقص در منفعت عضو دیگر ایجاد شده است. در تمام این موارد تنها دیه نقص در منفعت آن عضو مدنظر قرار گرفته است.

عن علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن اسحاق ابن عمار قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: قضی امیرالمومنین علیه السلام فی الرجل یضرب علی عجانة فلا یستمسک غائطه ولا بوله ان فی ذلک الدیه کامله. عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ساله رجل وانا عنده عن رجل ضرب رجلاً فقطع بوله فقال له: ان كان البول یمرالی اللیل فعليه الدیه لانه قدمه المعیسة. (۱)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۴، باب ۹ از ابواب دیات المنافع، حدیث ۲.

- (وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۴، باب ۹ از ابواب دیات المنافع، حدیث ۳)

- عبدالله جمفر فی (قرب الاسناد) عن السنندی بن محمد عن ابی البختری عن جعفر عن ابیه، ان رجلاً ضرب رجلاً علی رأسه فلس بوله فرغ الی علی علیه السلام فقضی فیہ الدیه فی ماله (وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۵، باب ۹ از ابواب دیات المنافع، حدیث ۵)

- و روایات باب دوم از ابواب دیات منافع درباره «رجل ضرب رجلاً فی راسه ففقل لسانه» از حدیث ۱ تا ۶ - محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن خالد البرقی عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قضی امیرالمومنین علیه السلام فی رجل ضرب رجلاً بعصافذهب سمعه ولسانه و عقله وفرجه وانقطع جماعه وهو حی بسّ دیات (وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۰، باب ۶ از ابواب دیات المنافع، حدیث ۱).



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی